

نام ام را دیگر کردم

پنج شعر از سیروس آتابای

ترجمه ی آرمین یزدانی

یدالله رویایی درباره ی آتابای می گوید(۱):

"... شاهزاده تنگدستی بود که با مناعت زندگی می کرد و در مناعت هم مرد.

از شاعران برجسته و معتبر زبان آلمانی، دوست سال های چهل و پنجاه من، دوست بیشتر شاعران شعر حجم، که خودش هم از امضا کنندگان بیانیه و از بنیان گذاران این جنبش بود.

سیروس وقتی که چند سال پیش در آلمان مرد، مرگ او موقعیتی شد تا به خیلی زبان های دیگر ترجمه شود. هم شعرش و هم بعضی از کارها و نوشته های نثری اش، به زبان فرانسه. از جمله کتاب یادداشت ها و ژورنال های او به ترجمه ی ژان-ایو ماسون که خود شاعری در میان شاعران معاصر فرانسه است. روحش شاد، همیشه طنزی ظریف در حرف هایش بود، در همین کتاب می خوانیم که گوئفرید بن که یکی از شاعران بزرگ آلمانی است، در سال ۱۹۵۴، بعد از سخنرانی اش درباره ی «پیری مشکل هنرمندان» سیروس را به کافه ی ارزانی دعوت می کند و در آنجا خیلی صریح و ساده به سیروس گفته بود که ایرانی هایی که من شناختم همه دزیره (از اصالت افتاده و بی ریشه) بودند. این جمله ای بود که گوئفرید بن به سیروس گفته بود. با هم رفیق و آشنا هم بودند. و سیروس در جواب گفته بود که درست می فرمایید، چون پدر من هم مرد دلیری است، تریاک می کشد و کاری با کار کسی ندارد، این جمله از نوع طنزهایی است که مخصوص سیروس آتابای بود. ولی خوب من یادم هست که سیروس پدرش را خیلی دوست داشت، یعنی تنها کسی را که دوست داشت پدرش بود، خودش هم محبوب پدرش بود، این که او در پدرش چهره ی شوالیه ای را می دیده که برای او شوالیه ایماژ دلیری ها و قهرمانی ها و شجاعت ها و به هر حال جنبش و مبارزه بوده که حالا در چهره ی پدرش شوالیه ای را می بیند که تریاک می کشد و آرام است و کاری با کسی ندارد، و واقعا هم در زندگی اش هم همین طور بوده، این برای سیروس جالب بود.

اما این که حالا واقعا مرگش البته به صبر و سکوت گذشت و کسی زیاد از آن حرفی نزد جز در آلمان، که خودش این از تأسّف های روزگار ماست، همین این مهم است که در این جا هم مرگ شاعری باعث می شود که شعر او و نوشته های او را به زبان های دیگر ببرند. یعنی این که باید منتظر مرگ بود تا شعرها و نوشته هایی از زبانی به زبانی برگردد. به هر حال این را باید گفت که شعر آلمان با مرگ سیروس آتابای یکی از چهره های خودش را از دست داد. و حتی برای جنبش شعر حجم هم باید بگوییم که ضایعه ای بود مرگش."

۱. از کتاب عبارت از چیست؟ - مجموعه گفت و گوهای یدالله رویایی - صفحه ی ۳۴۱ و ۳۴۲

۱

بیش از پیش
پرسه را دوست دارم
از میان کوهستان هایت
(پرسه در میان کوهستان هایت را
دوست دارم)
پرسه های کم کم، بی اجبار
و رویای حادثه جویی هایم را می بینم و می پرورانم
در شیارها و شکاف های
فضای بی جاده ات

در کاروان سرایی متروک
حیات من آغاز شد
در اجرای فرمانی
فرمان عفو
بیان ناپذیر

در من آن نیروی فرشته ای نبود
که حیاتی زاهدانه می طلبد
پس آن راه شاهانه کشف ام نشد

ناچار به هم نشینی گل های بیابان رفتم
و از آن پس خود را غباری یافتم
بر ریشه های شان.

در ابتدا احساسات آمد
قطعه شعری مهلک
در شکل مسافری رهگذر

و بعد میزبانی
و سرانجام جابری

شهباده ی وسوسه را
به حکم حقیقت
زندانی کردم
خواستم او را بکشم
اما به حرف آمد و گفت: اگر مرا بکشی
دنیائی تو می میرد
در تو دنیوی می میرد!

چگونه است که روز دیدار
طعام‌ها خوش‌بوترند

چاشنی‌ئی هست
که نام‌اش تمناست
که به آن می‌زنیم
خریدنی نیست
تنها به کار کسی می‌آید که در سکوت
هنرِ کشف را می‌آموزد، هنرِ بازشناختن را

اما برای آنکه در او دغدغه‌ای نیست
چاشنی‌بی حاصلی است.

حکمی که بر من رفته بود
به هیچ انگاشتم
نام ام را دیگر کردم
و آثارم را
و ترک کردم جانی را
که بخت رهایم کرده بود

گستاخانه بر هیزمی کوبیدم
که آتش در آن نمی گرفت

ناگهان شعله برخاست
و همه سو نور شد